هو العلیم

لزوم به حساب نیاوردن اعمال نیک در قبال خداوند متعال

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۷ - مجلس پانزدهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيّدنا و نبيّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبّی لک شفیعی الیک و أنا واثق من دلیلی بدلالتک و ساکن من شفیعی الی شفاعتک.

معرفت من نسبت به تو ای پروردگار و مولای من، دلیل و راهنمای من است بر تو و محبّت من نسبت به تو، شافع من است در نزد تو و من وثوق دارم به دلیلم در دلالتِ نسبت به تو و سکونت خاطر و اطمینان ضمیر دارم از شفیعم نسبت به شفاعت تو.

خدمت رفقا عرض شد که در مقام عرضه و حساب، انسان نباید عمل خود را نزد پروردگار به حساب بیاورد چون اگر واقعاً می خواهد این عمل خودش را به حساب بیاورد خدا هم واقعاً متّه روی خشخاش می گذارد و مو را از ماست می کشد. اگر نه! می خواهد مجازا اعمال خود را به حساب بیاورد بهتر است که نیاورد ، واقعاً اگر انسان بخواهد عمل خود را به خدا عرضه بدارد خدا هم می آید روی همان عمل انگشت می گذارد و نقاطی را که یا انسان بر آن نقاط آگاه بوده و چشم پوشی کرده و چشمش را بسته و رد شده و یا اینکه آنقدر این مطالب مخفی بوده است که حتّی ممکن بوده در نزد او این نکاتِ خفیّه، ظهور و بروز نداشته باشد، خدا آنها را برای انسان نشان می دهد و مشخص می کند که این عمل معلوم نبوده است برای رضای خدا بوده یا غیر.

یادم هست یک وقتی در زمان های گذشته، مرحوم آقا راجع به بعضی از مطالب و کارها و فعالیت هایی که می خواستند انجام بدهند احتیاجی به جایی داشتند. ما با یکی از همان افرادی که در مسجد نزد آقا بود رفتیم پیش یکی از اشخاصی که مسؤولیت بعضی از جاها و اماکن را داشت و نشستیم با او صحبت کردیم که این مکانی که پشت مسجد هست، این مکان، مکانی است که الان فایده ای ندارد سال های سال است که فقط در این مکان یک خانواده زندگی می کنند و یک حیواناتی در آن جا هست و مربوط به موقوفه است و بعضی از مواردی که تا به حال در آن موارد استفاده نشده است و ده ها سال است افتاده، آن را ضمیمه کنید تا اینکه از آن منافعش این فعالیت هایی که مسجد می کند بهره مند بشود و همینطور این جایی که سوت و کور و همینطور مانده است یک نفعی برده شود ، بالاخره صحبت شد و قرار شد مسأله پی گیری شود ، این در همان وقتی بود که مرحوم آقا رضوان اللّه علیه یک فعالیت هایی را شروع کرده بودند و قرار بوده که یک کارهایی انجام بشود

و یک اقدامات فرهنگی انجام بشود و یک نوشته ای را هم نمی‌دانم دیدند رفقا یا ندیدند؟ علی کل حال آن هم منتشر شده بود در همان موقع، خب شخصیت مرحوم آقا هم شخصیت نا شناخته ای نبود مشخص بود بین افراد و ما به آن افرادی که مراجعه کردیم همه از دوستان ایشان بودند، در همان زمان سابق ارتباط و مودت بینشان بوده، رفت و آمد بوده ، آنها گاهی به منزل ما می آمدند و ما گاهی به منزلشان می رفتیم و مسأله مسألهٔ ناشناخته ای نبوده ، خلاصه اول قول مساعدت داده شد بعد از مدتی و خلاصه وضعی که این مطلب پی گیری شد مشخص شد که مطلب به نحو دیگری است و خلاصه این موقعیت به دست نخواهد آمد و محرز شد که این مطلب فایده‌ای ندارد و همین طور هم آن مکان سال های سال بدون مصرف بود ، نه اینکه تصور کنید از آن استفاده شد، در حالی که همین افراد طبعاً در جای دیگر و اقدامات دیگر و کارهای دیگر و تصدی های دیگر...

روز قیامت خدا می آورد، ما این کار را انجام دادیم ، شما این کار را انجام دادید؟ [پس] چرا جلوی فلان کار را گرفتید، چرا؟ شما که آن افراد را می شناختید به نیت خیر آنها که آگاه بودید، ترس از چه بود؟ ترس از این بود که شخص قدمی بردارد؟ ولی مشخص بود که قضیه همین است و در لفّافه می گفتند که پی گیری نکنید که فایده ندارد ، بعضی ها می گویند چرا ایشان در مسائل دخالت نکردند؟ چه کار می خواستند بکنند؟ حد اقل بنده اطلاع دارم که ایشان چه کارهایی می خواستند انجام بدهند ولی نتوانستند ، خدا روز قیامت صاف می آورد و می گذارد کف دستمان ، آقا ما فلان مکان را ساختیم، فلان مجتمع را ساختیم ، برای چه ساختی؟ برای تو ساختیم ، برای من ساختید؟ پس چرا جلوی فلان قضیه را گرفتید؟ مگر فلانی نمی خواست برای من فلان کار را انجام بدهد چرا نگذاشتید و سنگ انداختید و گفتید که ایشان می خواهد در مقابل بعضی ها کارهایی انجام بدهد؟ می خواهد انجام بدهد بیاید زیر برنامهٔ ما! ها؟ ظاهر خوب، چشمگیر، اعمال خیلی با جلوه وجاذبهٔ خیلی خوب، خیلی عالی، یک یک اعمال ، من یکی برایتان مثال زدم ، دیگر بهتر که درِ آن کیف و ... را باز نکنیم و بیش از این ...!

در یک جریان دیگر گفتند که افراد باید بیایند وارد صحنه بشوند نسبت به مسائل اقدام کنند عرصه را تنها نگذارند که منافقین و منحرفین و غیر ملتزمین بیایند آنها را دست بگیرند، در جریان تدوین قانون اساسی، بیایند افراد به دست بگیرند واقعا هم همینطور بوده است. ندایی که در این زمینه می شد که بیایید مطالب را بدست بگیرید دیگران دارند فعالیت می کنند مرحوم آقا رضوان اللّه خود ایشان به بنده فرمودند که من احساس وظیفه و تکلیف شرعی کردم که وارد این قضایا بشویم و اسممان را هم دادیم و عکسمان را هم دادیم به اتفاق عده ای دیگر از آقایان و بعد عده ای آمدند و جلوی مطلب را گرفتند و کار به آنجا رسید که مرحوم آقا به بنده فرمودند من دیدم دیگر بیش از این قدم جلو گذاشتن به ضرر اسلام است. کار به جایی می رسد که دیگر بیش

از این اقدام کردن به ضرر اسلام است و گفتند ما هم کشیدیم عقب و گفتیم که هر طوری که بناست مسأله پیش برود به همان کیفیت پیش برود، ما هم شرکت می کنیم و رأی می دهیم و کمک و مساعدت می کنیم و مثبت ها را تأیید می کنیم و در صدد رفع نقاط ضعف و نقص بر می آییم و به همین مقدار وظیفه را انجام می‌دهیم. حالا آنهایی که در این جریان بودند الان دارد از آنها حساب رسی می شود آن دنیا.

شما آمدید فلان کار را انجام دادید و این کار را کردید و...، برای کی ؟ برای خدا! برای اینکه خدمت کنیم، ما شیفتگان خدمتیم و این مسائل، چرا به آقای فلان گفتید که آقای فلان نباید در این مسائل باشد؟ چرا؟ مگر برای خدا نیست؟ حساب است دیگر و خدا حساب می گیرد . خدا رحمت کند مرحوم آقای دستغیب رضوان اللّه علیه را ، خدا رحمتش کند ایشان آمدند سراغ مرحوم آقا که بیایید در اینجا به جای من ، مرحوم آقا فرمودند که قبول نخواهند کرد! ایشان گفتند که من این کار را خواهم کرد و ایشان هم گفتند بسیار خب حالا برو ببینیم من راست می گویم یا تو! یادم هست ایشان آمده بود منزل طهران، عبارت ایشان این بود که آقای آسید محمد حسین آنچه کردیم نشد که نشد که نشد. **واخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر**، عملت را خالص، کن آن کسی که این عمل را در ترازوی نقد و بررسی میگذارد که مثل من و شما نیست او یک دستگاه دیگری دارد یک تجهیزات دیگری دارد برای آزمودن و آزمایشگاه عمل و میزان خلوص و صدق عمل ، او حساب دیگری دارد، اخلص العلمل ، عملت را خالص کن نیتت را خالص کن.

اگر نظر شریف رفقا باشد در جلسات عنوان راجع به خلوص نیّت در اقدامات و در جریان مبارزات مرحوم آقا رضوان اللّه علیه مطالبی را عرض کردم و در آنجا گفته شد که معیار و ملاک برای حرکت یک مؤمن در امور اجتماعی و در امور سیاسی و حکومتی و ارتباط با افراد اخلاص عمل و صدق نیت است، این ملاک است. عمل انسان لوجه اللّه باشد خالصاً لوجه اللّه باشد هرکسی هم به مقدار ادراکش و سعة وجودی و مشاعرش، خدا به همان مقدار از او می خواهد. ما که هیچ وقت خلوص امام سجاد را نداریم و خدا هم از ما نمی خواهد و ما هم این را کنار می گذاریم و خیالمان راحت، به همان اندازه ای که خدا به ما عقل داده است بالاخره کم و بیشی داده ، به همان مقدار که عقل و شعور داده و انسان در خلوت خودش می تواند حساب برسد، نه! در شلوغی و بیا و برو و سلام و صلوات و آقا بفرمایید بالا بنشینید و میکروفن و...! نه! آنجا مجال برای فکر کردن نیست و بی خود زحمت نکشید ، آنجا مجال برای تفکر و تأمل و به خود رسیدن نیست. وقتی این بلند گو ها رفت کنار و آقا بفرمایید ها تمام شد و آدم رفت در خانه اش در را بست و لباس هایش را هم درآورد و فقط یک پیراهن و شلوار پایش بود، برود گوشة ایوان یا پشت بام یا اتاق و چراغ را هم خاموش کند و بعد بنشیند خودش را از آن محیط در بیاورد ببیند چقد پرت شده یا در راه بوده است؟ یا بلند شود از منزلش برود بیرون و یکی دو کیلومتر از شهر فاصله بگیرد و دیگر چشمش به آبادانی نیفتد خودش تنها باشد و دور و

برش کسی نباشد بنشیند روی تخته سنگی، فکر کند نسبت به وضعیت و کار خودش و اینکه چقدر دارد در راه می رود یا بیراهه می رود؟ آن موقع خدا برای انسان جرقه هایی را می زند آن موقع خدا برای انسان مطالبی را روشن می کند اگر انسان ... بعد با آن نیت بیاید وارد منزل بشود و در را باز کند و برود در منزل و فردا از منزل خارج شود و وارد اجتماع شود و با آن نیت با مردم طرف شود ها؟ مسأله فرق می‌کند.

ولی ما اینقدر برای خودمان گرفتاری و بیا و برو و رفت و آمد ها و افراد و دوست و رفیق و اینها را به وجود می آوریم خلاصه بلند گوها و سر و صدا ها هست که دیگر دِماغ ما و مغز ما و قلب ما و سینة ما را مجالی برای آن نحوه از تفکرات نمی ماند و جا برای آنها باقی نمی ماند. اینکه در روایت داریم خوشا به حال مؤمنی که در بیست و چهار ساعت یک ساعتش را برای خودش و تفکرش وقت بگذارد این است معنا که انسان با این تفکّر بیاید و با نتایجی که از این تفکر در یک ساعت بدست آورده بیاید، می خواهد کتاب بنویسید بنویسد و می خواهد درس بگوید درس بگوید می خواهد منبر برود برود می خواهد نماز جماعت بخواند نماز بخواند، می خواهد تبلیغ کند و کسب کند و با مردم ارتباط داشته باشد و رفع حوائج مردم را بکند ، بعد از این تفکر و نتیجه بیاید.

قضیهٔ مولانا به همین مسأله اشاره می کند در قضیة عیاض با سلطان محمود که خیلی مورد توجه بود یک اتاقی داشت، خدمت رفقا گفتم خودتان هم در مثنوی خواندید، واقعا ما هر چه معارف داریم در کتاب مولانا جلال الدین رضوان اللَه علیه است و اسکنه بحبوحة جناته، که مردی به این بزرگی در عالم اسلام و معارف کمتر آمده است و افسوس که خارجی ها دارند استفاده می کنند و ما بعد از هفتصد سال می گوییم سنی بوده سنی بوده! این شد هنر ما ، سنی بوده چه چیز گیر تو می آید؟ خب بدبخت برو اشعارش را بخوان استفاده کن! مگر تو می خواهی دنبال عمر و ابوبکر بروی؟ که چی یعنی سنی بوده سنی بوده؟ کسی حرف غلط می گوید جواب بده مطلب خلاف گفته بیا جواب علمی بده، مگر می گوید دنبال عمر و ابوبکر بیا؟ تو دنبال علی برو. تمام زینت حرفها و اشعار و سخنان و منبر و کتاب ما، اشعار از مولاناست آن وقت می گوییم سنی بوده، کافر بوده و جبری بوده و همین شرّ و ور ها که صد تا یک غاز هم ارزش ندارد، سنی بوده خب تو هم شیعه! ماشاء اللَه به آن معرفت و فهمتان نسبت به امام.

بعد از هزار و چهار صد سال آن آقای شیعه می گوید اصلا کی گفته لگد به حضرت زهرا زده اند؟ بفرما این هم شیعه که اهل تسنن هم برای ما دست می گیرند و می‌گویند تازه شیعه بعد از هزار و چهار صد سال فهمید چه غلط هایی کرده و چه تهمت هایی به سنی ها زده اند! آن یکی می آید و می گوید اصلا کی گفته در زمان پیغمبر فرمودند : **آتونی بقلم و قرطاس انبتوا لن تظلوا بعده ابدا**، قلم و قرطاس و دوات برای من بیاورید تا من چیزی بنویسم بعد از من گمراه نشوید آن دومی می گوید ان الرجل لیهجر آن وقت بعد از ۱۴۰۰

سال الحمدلله علمای ما الان درآمدند می گویند نه آقا این قضیه دروغ است! حاشا به ایمان و کرامت و بزرگواری یک همچنین خلیفه‌ای! خلیفهٔ مسلمین نسبتی به پیغمبر بدهد؟ بفرما این هم علمای ما! دست شما درد نکند!

دیگری هم می گوید اصلا کی گفته که امام علم غیب داشته است؟ علم غیب فقط برای خداست و امیرالمؤمنین نمی تواند جلوی پایش را ببیند و اگر می دانست چرا رفت مسجد؟ حالا اگر یک وقت خدا خواست یک چیزی **و سلونی قبل ان تنقدونی** و...، این ها چرت و پرت و دروغ است و سوال کنید و ما می گوییم این سند ندارد و روایت ندارد، آن راوی فلان است و آن مخالف با آیات قرآن است و قرآن این را می گوید لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ ﴿الأعراف، ۱۸۸﴾ پس روایاتی که معارض با این است کنار است و نباید توجه کرد و امام هم مثل ما و کم کم امام را دوغ فروش هم می کنند و می گذارند این طرف! و آن آقا هم می گوید که زیارت عاشورا چیست؟ این ها خلاف وحدت است! مگر وحدت از وحی منزل آمده؟ کی گفته ما باید با اهل تسنن وحدت داشته باشیم؟ کدام آیهٔ قرآن؟ وحدت به معنای زیر پا گذاشتن مبانی و ملاکات؟ غلط می کند کسی چنین حرفی بزند ، وحدت به معنای کنار گذاشتن امیرالمؤمنین؟ غلط می کند کسی چنین حرفی بزند. وحدت یعنی به معنای کنار گذاشتن امام حسن و امام حسین از امامت؟ غلط می کند و بیست و پنج می‌خورد کسی که چنین قضیه ای را مطرح کند! وحدت یعنی چه؟ اگراینطور است ما پیامبر را هم کنار می گذاریم و با نصارا وحدت می کنیم این که بهتر است، این جوری که وحدت ما عام الشمول تر است! نه! اصلا پیغمبر را هم کنار می گذاریم ، آیات قرآن هم که داریم که هر کسی که ایمان به خدا بیاورد و عمل صالح انجام دهد جایش در بهشت است، بعد هم مقداری وسیع تر می کنیم و می گوییم اصلا می خواهیم با یهودی ها هم وحدت پیدا کنیم ، یهود و نصارا با همین دینی که [الان] دارند والا به خود پیغمبرشان احترام می گذاریم و سبّ پیغمبر را اصلاً ما موجب ارتداد می دانیم نه تنها به ائمه و اینها. منتهی از نظر اعتقاد به پیامبران و انبیای الهی تا اینقدر ما جلو هستیم و بی حرمتی به انبیای الهی حرام و موجب فسق و جایگاه جهنم برای انسان دارد ولی این دین را نه! این دین باطل است. اگر قرار است با اهل تسنن وحدت پیدا کنیم با یهود و نصارا وحدت پیدا می کنیم و با صهیونیست ها وحدت پیدا می کنیم. وحدت ما نداریم، این وحدت از کجا درآمده؟

بله ، انسان باید با حفظ مبانی و اصول موضوعه و مسلّم که هیچ جای شک در آن نیست باید با صحبت و مجالست و با نشست و برخاست و بدون سبّ و لعن، با سعهٔ صدر ایجاد روابط و علاقات به نحوی باشد که آنها را به سمت و سوی مطالب یقینی و محقّهٔ شیعه راهنمایی کند، این معنای وحدت است نه اینکه انسان دست از امامت ائمه بردارد و دنبال عمر برود، کدام شخص می تواند به خودش اجازه بدهد که دست از حقیقت و مسائل مسلّمه بردارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید به اصحاب که اگر گفتند مرا سبّ کنید سب کنید

این برای شما خیر است ولی اگر گفتند که از من برائت بجویید برائت نباید بجویید، گرچه شما را بکشند! این است. برائت یعنی چه؟ یعنی من نیستم، می‌شکند خب بکشند. مگر این نهایت آرزوی ما نیست که در راه ائمه شهید شویم ، بعضی ها سب هم نمی کنند امیرالمؤمنین گفته ، گفته ولی ما سب نمی‌کنیم می‌کشند بکشند. ولی حضرت تا این مقدار با ما راه آمده که به خاطر تقیه سب کن ولی یک وقت می گویند برائت بجو، برائت بجو یعنی من جدای از او هستم و ارتباطی با او ندارم، نه این نیست. امیرالمؤمنین همه چیز است اگر وحدت به این عنوان بخواهد باشد که ما دست از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و ائمه بخواهیم برداریم خاک بر سر آن وحدت و نفرین تا قیامت بر سر آن وحدت . اگر وحدت به این معناست که انسان با حفظ مبانی از آن مطالب و مواردی که موجب حساسیت آنهاست فعلا چشم پوشی کند که آنها را جذب کند و وقتی که جذب کرد خود آنها هم متوجه می شوند ، اگر این است اشکالی ندارد، خب یهود و نصارا هم همینند. مگر انسان وقتی به نصارا می رسد باید به حضرت عیسی فحش بدهد و وقتی به یک یهودی می رسد باید به حضرت موسی فحش بدهد؟ نه! باید محبت کند و بگوید و بخندد و با یهودی و غیر اینها همینطور، پیغمبر وقتی که در مکه مبعوث شدند اهالی مکه مگر همه نماز شب خوان بودند؟ از این گاو پرست ها و ستاره پرست ها و شتر پرست بودند، مگر اینطور نبودند؟ **وبفضل من الله و رحمته لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لنفضوا من حولک** یا رسول اللَه تو با اخلاق خوبت همین مشرکین را به سمت ما و سوی خدا کشاندی و جذب کردی. اگر پیغمبر وقتی که آیات قرآن نازل می شد شروع می کرد به ابو لهب و مشرکین فحش دادن، یک نفر مسلمان می شد؟ یک نفر ایمان می آورد ؟ می گفت این عجب پیغمبری است! مثل آدم صحبت کن! امیرالمؤمنین علیه السلام یهودی دارد می آید در مسجد مدینه، به یک یهودی می گوید یا اخی الیهود ای برادر یهودی ، امیرالمؤمنین به یک یهودی می گوید ای برادر یهودی و ما بیاییم در اینجا خودمان را جدا کنیم و...؟ نه! این مسائل نیست ، دین اسلام ، دین جهان شمول است و با فطرت آدمیان و با فطرت افراد این دین بستگی دارد ، این دین مساوی با عرفان است.

مولانا اینطوری بود. در شرح حالش دارد، من این را نمی دانستم پارسال کتابی به دستم رسید وقتی شرح حالش را می خواندم این مطلب را دیدم ، در شرح حالش دارد که وقتی از دنیا رفت یهودی ها و نصرانی ها و اهل تسنن و شیعه همه آمده بودند با پای برهنه در تشییع او ، مسلمان ها به آنها می گفتند شما برای چه آمدید و ... و بعد هم داشت زد و خورد می‌شد و...! آنها می گفتند خیال نکنید مولانا برای شما بود ، مولانا برای ما بود یعنی یهودی ها می گفتند مولانا برای ما بود و نصرانی ها می گفتند مولانا برای ما بود، می گفتند آنچه را که ما از موسی شنیدیم در این مرد یافتیم و آنچه را که از عیسی شنیدیم در این مرد یافتیم و آنچه را که از پیغمبر شنیدیم در این مرد یافتیم ، اینجور اینها با مردم سلوک می کردند و با مردم بودند و با مردم ارتباط

داشتند ، این می شود عارف و آن کسی که قلوب را به سمت اسلام جذب می کند ، مردم را نفرت نمی دهد و نفور نمی دهد از اسلام، از خدا ، از مبانی و ملاکات ، این می شود عارف و آن کسی که با جان مردم صحبت می کند ، با فطرت مردم حرف می زند و از باطن آنها را به سمت خدا می کشاند . وحدت به این معناست.

حالا زیارت عاشورا هم دیگر جزو اسلام نیست و خلاف تقیه و وحدت است و کی گفته این حرفها را امام گفته است؟! این حرفها را همین مردم درآوردند همین مردمی که داغ هستند زیارت عاشورا درست کردند. خب اینها هم شیعیان ما! بفرما! اینها هم آن میزان معرفت زیارت عاشورا که بعضی‌ها آن را تالی تلو وحی می دانند اصلاً مسألۀ زیارت عاشورای سید الشهداء علیه السلام را ، بعضی از بزرگان این را مثل قرآن می دانستند ، مرحوم آقای حداد چقدر راجع به زیارت عاشورا تأکید می کردند، یکی از دستورات ایشان خواندن حداقل هفته ای یک بار زیارت عاشورا بود آن هم با صد لعن و صد سلام ، آن وقت می گویند اینها اهل ولایت نیستند! عرفا! فقط قرآن میخوانند و با امام حسین کاری ندارند!

بنابراین عملی را که انسان بخواهد انجام بدهد اگر بخواهد آن عمل را به حساب بیاورد خدا هم می آید آنها را می گذارد زیر ذره بین ، چرا؟ چون عملی را که انسان انجام می دهد یک نسبتی با خودش دارد ، گرچه همۀ توفیقات از اوست ولی ما دیگر این توفیقات را به حساب نمی آوریم، اگر به حساب می آوردیم که نمی آمدیم عرضه بداریم ، گرچه توانش از اوست و توفیق و همتش و قیامش و قعودش از اوست ، عشق و علاقۀ به عبادت، از اوست ، اینها همه از اوست و اینها را ما می دانیم ، می دانیم و باز هم می گوییم خدایا ما آمدیم برای تو نماز خواندیم و یک ماه رمضان بر ما گذشته و ما صبح تا شب روزه گرفتیم ، ای خدا چه مصائبی بر ما گذشت؟! آنقدر سحری خوردی بدبخت که تا غروب اصلا میل به غذا نداشتی! چی داری سر خدا منت می‌گذاری؟ این حرفها چیه؟ آن پیغمبرش بود که ماه رجب و شعبان و رمضان را به هم وصل می کرد و در سایر ایام سال هم اغلبش را روزه بود نیامد به خدا بگوید خدایا من روزه گرفتم برای تو! آن وقت در روزی که ده ساعت و یازده ساعت روز است آن هم این روزها، سحری خوردیم تا اینجا آمده، موقع افطار که می شود تازه می بینیم که اصلا میل داریم یا نه ، خدایا یک ماه رمضان را برای تو روزه گرفتیم و نماز خواندیم ، چرا؟ چون عملی را که ما انجام می دهیم بوی کثرت دارد شاعبۀ کثرت دارد و شاعبۀ انتساب به نفس دارد ، ما این عمل را انجام دادیم ، خدای متعال غیور است، غیرت خدا غیری را برای خود نمی گذارد ، غیرت خدا وجودی را در قبال وجود خود نمی پذیرد ، من نماز خواندم خدایا!خدا می گوید تو خواندی؟ خب هر چه تو انجام دادی آثار وجود من بوده است ، تو چه کردی؟ قدرتت آثار قدرت من بوده است ، وقتی که تو بلند می شوی نماز می خوانی این قدرت اینکه الان در تو هست و به صورت نماز درآمده، همان نزول اسم کلّی قدیر است که به صورت جزئی در وجود تو تجلّی پیدا کرده اگر آن اسم قدیر من در وجود تو تجلّی نمی کرد مثل مرده

روی زمین افتاده بودی و دست را هم نمی توانستی حرکت بدهی ، دیدید! اتفاق افتاده برایتان ؟ گاهی اوقات حالت ضعف پیدا می شود، برای من اتفاق افتاده است. در یک قضیه ای یک کسالتی من پیدا کرده بودم حتی انگشتم را هم نمی توانستم حرکت بدهم ، بیدار بودم، نیم ساعتی گذشت تا فقط توانستم دستم را حرکت بدهم، مثل میت بودم ولی مشاعرم کار می کرد بیدار بودم ، این حرفها چیست؟

تا اسم قدیر نزول پیدا نکند که تو نمی توانی از جایت بلند بشوی ، کی تو را از جایت بلند کرد؟ تا اسم متکلّم من در وجود تو تنازل نکند که تو نمی توانی به حرف بیایی، تا اسم حیّ من دراین قالب ها نیاید پایین و به صورت ضعیف، ضعیفِ ضعیفِ ضعیف، قابلیت برای این مقدار از حصه و سعة وجودی تو نباشد که تو نمی توانی زنده باشی چه رسد به اینکه نماز بخوانی . مثل سنگ افتادی روی زمین! بروید در قبرستان و غسّال خانه‌ها نگاه کنید، این اموات را که می آورند در آنجا ، این صبح داشت راه می رفت در خیابان الان افتاده دراینجا پلکش را نمی تواند به هم بزند، دیروز داشت راه می رفت و با ما صحبت می کرد ، فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ ﴿النحل، ٦١﴾ وقتی اجل بیاید اسم حیّ مبدّل به اسم ممیت می شود اماته نزول پیدا می کند و در این شخص ظهور پیدا می کند، می افتد روی زمین ، هر فعلی که از انسان سر بزند نزول اسم یا صفت کلّی پروردگار است که تجلّی کرده و از انسان خارج شده است، آن کسی که جنبهٔ کلّی را می بیند ، آن شخص وقتی که نگاه می کند به اینکه این دارد نماز می خواند آن طناب را مشاهده می کند ، ما نه! ما آن طناب را نمی بینیم و آن خط را نمی بینیم.

من الان دارم برای شما صحبت می کنم ، شما مطالب مرا می شنوید و روی آن فکر و تأمل می کنید که درست است یا نه؟ معلوم نیست هر چه ما می گوییم درست باشد ، شما الان می گویید که فلانی دارد صحبت می کند و این حرفها را می زند و چه خوب حرف می زند، این را شما می گویید ولی اگر چشم بصیرت داشته باشید این صحبتی که من می گویم را نمی گویید چقدر آقا خوب صحبت می کند، این حرف دیگر می شود گناه و اشتباه و باطل ، آقا خوب صحبت می کند ما نداریم ، آقا چه حرفهای خوبی می زند ما نداریم ، این برای کیست؟ این برای افرادی است که مشاعرشان در سطح پایین است شما که نباید این حرف را بزنید، شما باید بگویید چه مطالبی از آنجا دارد می آید پایین ، این را باید بگویید، این درست است. آقا خوب حرف می زند چیست؟ این پرونده اش بسته شد و فاتحه اش را خواندند و حلوایش را هم خوردند، تمام شد. الان عوض شده افهام ما عوض شده افکار ما عوض شده است و مطالب تغییر پیدا کرده است ما نباید برویم آن عقب را بگردیم ، آن عقب گذشت مدرکات چهار سال و پنج سال پیش ما تمام شد، الان چه باید فکر کنیم؟ یک مقدار جلو بیاییم و پا را جلوتر بگذاریم و خودمان را به عقب نکشانیم ، الان دیگر آقا خوب صحبت می کند غلط است و گناه است و الان دیگر خدا نمی بخشد، حواسمون جمع باشد، الان باید تا می بینید من دارم حرف می

زنم، ها! این مطالب دارد از آنجا می آید البته اگر درست باشد و من قاطی نکرده باشد وَ مٰا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اَللّٰهِ ﴿النحل، ۵۳﴾ حرف خوب و صحیح نعمتی است از نعمتهای الهی که از آنجا نزول پیدا می کند در هر صورتی که خودش بخواهد، در صورت انسان و در صورت یک حیوان، انسان چه بسا ممکن است از رفتار بعضی از حیوانات پند و عبرت بگیرد، حضرت سلیمان که زبان حیوانات می دانست از صحبت های حیوانات به هوش می آمد و متنبه می شد ، دو گنجشک با هم حرف می زدند این صعقه ای می کرد و از حال می رفت. ما خیلی راجع به این قضیه مطالب و مسأله داریم. راجع به حضرت سلیمان خیلی قضایا ما داریم.

الان دیگر نباید بگوییم آقا خوب صحبت می کند الان باید بگوییم از آنجا چه مطالبی دارد می آید چون همین آقا که الان خوب صحبت می کند فردا ممکن است یک مشت شرّ و ور بگوید ، آقا همان آقاست فرقی نکرده. آن موقع اراده بر این تعلق گرفته این مطالب بیاید و فردا نه ، فردا کار می‌افتد دست خودمان! ای ددم وای! الان آن قسم می آید، باید شخص عارف باید شخص فهیم و مؤمن اصل را ببیند، این نزول اسم تکلّم در این قالب باید به اصلش برگردد شما که الان دارید این مطالب را گوش می دهید و فکر می کنید و متوجه می شوید الان شما مظهریت اسم سمیع را دارید **و هو السمیع العلیم**، سمیع یعنی کسی که می شنود ، البته دقیق تر از معنای شنیدن است یعنی درک و قبول و باور ، آن معنای سمیع است، سمیع با مستمع دو تاست یعنی آن کسی که مطلب را با جانش و با قلبش می پذیرد، می گویند بشنو! یعنی قبول کن و باور کن و بپذیر، این معنای سمیع است. هو السمیع آن کسی است که همهٔ حقایق عالم وجود را ادراک می کند، ادراک سمعی، یعنی در قلب و ضمیر او همهٔ آثار وجود برگشت داده می شود. وقتی که از آنجا نزول پیدا می کند در برگشتش به قلب او همهٔ مطالب **لا یشذّ عن حیطته مثقال ذرة** از حیطهٔ وجودی او یک مثقال ذره خارج نیست **و لا یخفی علی الله خافیه** هیچ چیزی نمی تواند از خدا مخفی بماند ، شما که الان مظهریت اسم سمیع را دارید من نباید بگویم بَه بَه چه افرادی آمدند اینجا، دارند مطالب ما را گوش می دهند و خوششان می آید! تا بگویم خدا می گوید چه شد؟ تو که این حرفها را برای بقیه می زدی چرا خودت اینجا...؟ تو که بیل زنی چرا باغچهٔ خودت را بیل نمی‌زنی؟ حالا افراد که دارند این مسائل را می شنوند داری مسألهٔ کثرت را پیش می کشی و مسألهٔ انتساب به خود را پیش می کشی! من هم باید حواسم جمع باشد هر دو باید حواسمان جمع باشد، هم شما که دارید به من توجه می کنید از این جزئیت باید آن کلّیت را در نظر بگیرید تا بتوانید بهتر استفاده کنید و هم من باید از این جزئیت آن کلّیت را در نظر بگیرم و اگر در نظر بگیرم مطالب خیلی فرق می کند. وقتی که دارم حرف می زنم آن وقت اگر کسی هم چرت بزند ناراحت نمی شوم ، وقتی دارم صحبت می کنم اگر کسی یک جور دیگر برداشت کرد دیگر من ناراحت نمی شوم چرا؟ چون من این جزئی را به او ربط دادم و به کثرت کار ندارد قضیه ، وقتی من دارم صحبت می کنم اگر جمعیت کم و زیاد شد و یک روز صد نفر آمدند و یک روز پنجاه نفر،

دیگر ناراحت نمی شوم. چرا؟ چون خدا می خواسته آن روز پنجاه تا صورت جزئیه در خارج ظهور پیدا کند به من چه ربطی دارد؟ فردا شب هفتاد نفر و پس فردا هفتصد نفر! اصلا چه ربطی به ما دارد؟ ما باید صحبتمان را بکنیم و آنچه را که به نظرمان می آید بگوییم، چه هفتاد نفر چه هفتصد نفر، مگر از کیسهٔ من خرج می شود؟ کم بشود و زیاد بشود.

ببینید چقد معادلات به هم می ریزد و چقدر امور تغییر پیدا می کند و روابط چقدر عوض می شود؟ توقعات چقدر بالا و پایین می شود، تمام این مسائل برگشتش به کثرت است یعنی آن جایگاهی که باید من داشته باشم ندارم و آن جایگاهی که شما باید داشته باشید ندارید لذا خلاف پیدا می شود. اما اگر هر کدام از دو طرف در جایگاه خودشان در عالم وجود قرار بگیرند ، جایگاه رفیع می شود، وجود رابط. وجود ما وجود رابط و فقری است اگر هر کدام از ما و شما و بقیه در جایگاه خودش قرار بگیرد آن وقت دنیا می شود بهشت برین و حکومت امام زمان، بَه بَه .

امام زمان که می آید کاری که انجام می دهد افراد را هر کدام در جایگاه خودشان قرار می دهد، هر شخصی در جایگاه خودش. اگر به یکی گفت تو وظیفه ات این است که این درخت ها را آب بدهید با آن کسی که می گوید برو استاندار و یا یک کشور مثل فرانسه (اللَهم ارزقنا) برایش فرق نمی کند. حالا نمی‌دانم برای ما فرق می‌کند یا نه؟ انشاالله که فرق نکند به یکی می گوید شما وظیفه ات این است که این سطل هایی که در اینجا هست را باید ببری بگذاری سر کوچه و از منازل جمع کنی و شب ساعت نه و نیم هم ماشین بیاید این را ببرد با اینکه بیاید حکومت یک منطقهٔ بزرگ را بدهد فرق نمی کند. نه آنی که به آن منطقه رفته نسبت به این احساس استعلاء و علو و برتری می کند نه این احساب به او احساس ذلت و حقارت می کند ، هر دو یکی است. تازه این راحت تر است می گوید خدا خیرت بدهد امام زمان! در زمان امام زمان مسؤولیت ها بر اساس جنبهٔ ربطی بر می گردد نه بر اساس اَنانیتِ جنبهٔ استقلالی ، وجودی که ما الان داریم، به قول رفقا، وجود فی نفسه لنفسه بنفسه است، رو دست خدا زدیم ، آن وجود فقط اختصاص به خدا دارد ، وجود استقلالی قائم بالذات، هر کدام از ما وجودمان وجود اسقلالی غیر متدلّی به خدای متعال و قائم بذات و صاحب اختیار همه است ، این وجود همه است، وجود واقعیمان وجود فقری است یعنی اصلا وجودی نیست غیر از تجلّی آن ذات و وجود بحط و بسیط. هیچ چیز نیست ، سایه است ، سایه ای از آفتاب افتاده است ، سایه که از خود چیزی ندارد همان نور است که به شکل ضعیف در خارج تجلی پیدا کرده، سایه نه به معنای سایهٔ انسان، آن سایه ای که در اصطلاح فلسفه می گویند عبارت است از این انوار جزئیه متعاکسه، فرض می کنید این نور که به آینه می خورد و بر می گردد و سایه به معنای تاریکی نه .

الان مردم این طورند ، علت این دعواها و شب نشینی ها در دنیا، پادشاهان، رؤسای جمهور ها و به هم

چشم غره می روند و نامه پراکنی می کنند و این به آن فلان می کند و این به آن فحش می دهد! اینها همه به خاطر این است که جایشان را عوضی گرفتند و وجود خود را وجود مستقل بالذات فرض کردند، نه مستقل بالغیر! به جای خدا نشستند! وقتی حضرت ظهور می کند همهٔ این وجود ها از بین می رود می شود وجود ربطی. دیگر در وجود ربطی که دیگر این احساسی نسبت به او ندارد و این که دیگر برتری به او ندارد. فیل و مورچه یکی هستند در وجود ربطی . تفاوتی ندارند، هر دو یکی هستند، او به این قسم ظهور پیدا کرده و این به آن قسم. امام علیه السلام که می آید وجودها همه می شود وجود ربطی. لذا بخواهید نخواهید دنیا می شود بهشت، یعنی امام زمان هم نخواهد دنیا می شود بهشت. وقتی افکار اینطور برگردد وقتی با عنایت حضرت تغییر اساسی در مدرکات ما پیدا بشود، همان طوری که حضرت باقر علیه السلام می فرماید خدا دست او را می گذارد روی سر مردم و عقل آنها کامل می شود معنایش همین است، یعنی آن حیثیت وجودی انسان در زمان امام زمان علیه السلام جایگاه خودش را می یابد. موقعیت خودش را در آن موقع احساس می کند. وقتی که اینطور شد دیگر چه توقعی است؟ همهٔ مردم از حکومت اصلا فرار می کنند، نه مثل حالا. امام زمان یکی یکی باید بفرستد درِ خانه ها بکشدشان بیرون، بابا بیایید مانده ، یابن رسول اللَه بگذار ما اینجا باشیم! یک جارویی دستمان استِ، حضرت می گوید برو آنجا، کار و زندگی داریم ، اینجوری حضرت می فرستد دنبال افراد، به زور حضرت اینها را می فرستد این طرف و آن طرف، کی دیگر می‌خواهد برود دنبال حکومت؟ همچنین آش دهانسوزی دیگر نخواهد بود ، آش دهانسوز الان است که دهان را تا ته می سوزاند، ولی در زمان امام زمان علیه السلام اصلا آش دهانسوزی نیست. ابداً. تنها مسأله ای که در ذهن انسان است این است که دست ولایت بالای سرش باشد، فقط همین ، تنها مطلبی که در ضمیر همه می گردد، البته خب مراتب دارد و شدت و اینها دارد ، اولیاء و عرفا به نحو دیگر ، این است که دست حضرت روی سرشان باشد و دیگر چیزی غیر از این وجود ندارد.

بنابراین، این اعمالی را که ما انجام می دهیم همهٔ این اعمال جنبهٔ کثرتی دارد در این دیدگاه و در این وضعیت جنبهٔ کثرتی دارد تا این فکر و مشاعر و این ادراکات هست ما نماز را از خود می دانیم و روزه و حج را از خود می دانیم انفاق را از خود می دانیم ، ما از جیب خود خرج کردیم، ها! حواستان جمع باشد! من دادم او نداد! تا این افکار هست این مسائل هست، ولی آن چیزی که جنبهٔ کثرتی ندارد و در اختیار انسان نیست آن مسألهٔ محبت است. در مسألهٔ محبت کثرت معنا ندارد، انسان یک نفر را دوست داشته باشد ، دوست قلبی‌ها، آیا می تواند آن شخص ایراد بگیردکه چرا مرا دوست داری؟ نه! چرا؟ چون محبت کثرت بر نمی دارد. آیا انسان اگر یک نفر را دوست داشته باشد آن شخص ناراحت می شود و بدش می آید؟ بدون اینکه به او پیله کند، بعضی‌ها محبت دارند پدر آدم را درمی‌آورند! نه! به آدم محبت دارد بدون اینکه پیله کند و تلفن کند، یکی

ساعت دوازده و نیم شب زمستان، پارسال، به ما تلفن کرده آقا دلم برایتان تنگ شده، مخدره‌ای بود، می خواستم سلامی خدمت شما عرض کنم، گفتم خیلی ممنون، و متشکر! ولی امیدوارم دیگر اینجوری دلتان برای ما تنگ نشود ها! ساعت ۱۲/۵ دلتنگی مسأله‌اش یک جور دیگر است! آخر ساعت دوازده و نیم تلفن می کنند که آقا می خواستیم سلام خدمت شما عرض کنیم؟ انسان خوب است وقتی که محبت دارد محبتش توأم با تدبر و تعقل و تحمل باشد، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند : وقتی که به یکی محبت دارید اظهار کنید، راجع به هیچ چیز دیگر نفرمودند. فرمودند انفاق می کنید دست چپتان از راستتان خبر نداشته باشد نماز می خواهید بخوانید سعی کنید در آن ریا نباشد حج می خواهید انجام دهید سر و صدا و فلان و بیا و برو و گوسفند کشتن و...! بعضی ها می روند با این قصاب چیز می کنند و گوسفندهای قصاب را می آورند سر هر چهار راه یکی یکی و بعد هم او می رود آویزان می کند در مغازه اش فلان حاجی هشت تا گوسفند کشته ، تابلو زدن؛ مقدم آقای فلان و خانم فلان را از مدینهٔ منوره و بیت وحی گرامی می داریم ، اینها همه در بازار ابوسفیان و شهرهای مکه می گشتند کجا مقدم فلان و اینها را ... اینها همه بازی است ، آدم که به مکه می رود سر و صدا ندارد ، بله! قبلش باید تودیع داشته باشد و بعد هم باید ولیمه بدهد و سنت است ولی این سر و صداها و پلاکارد زدن ها ، مثل مجالس عزا.

آدم وقتی در یک مجلس شرکت می کند دور تا دور این مسجد همه پارچه و فلان و ... اصناف فلان درگذشت مادر خانم عمهٔ خالهٔ پسر عموی نوهٔ افراسیاب را به فلان آقا تسلیت می گوییم ، اصناف فلان تسلیت گفتند و آن یکی تبریک گفتند ، تمام مجالس ما شده است تئاتر و پلاکارد و پارچه و آنهایی که می نشینند به جای اینکه قرآن بخوانند و طلب رحمت و مغفرت کنند باید چشمشان را بگردانند یکی یکی اینها را بخوانند اصناف میخ فروشان و قصابان و دوغ فروشها و ... تسلیت گفتند ، این مسخره بازی ها چیست؟ چرا؟ چون تمام اینها در کثرات هستند، خب مردتیکه بلند شو بیا مثل آدم حمد و سوره بخوان و گمشو و دیگر این بازی ها را ندارد ، پلاکارد و... ندارد! یک حمدی بخوان یک چیزی به آن مردهٔ بدبخت برسد، همه‌اش در این کثرات گرفتاریم، همه دراین بیا و برو ها ، نه دیگر مجالسمان روح دارد و نه نور دارد و نه مجالسمان دیگر تقوا دارد! یکی رفته آن میکروفن را دستش گرفته و هر که وارد می شود برای سلامتی آقای فلان صلوات، استاد فلان بفرمایند چند خط شعر بخوانند و آن آقا ما را بهره‌مند کردند، لطف کردند! چی شد؟ واقعاً چی شد؟ تمام مجالس ما تبدیل به این حرفها و کثرات شده است.

آن چیزی که از میان همهٔ اینها ، انفاق می کنیم [کسی] نفهمد و نماز می گیریم نفهمیم و روزه می گیری تظاهر نکن حج انجام می دهی در تظاهر نباشد ، حج یعنی اصلا اختفاء، خمس می دهی نباید اعلام کنی ، زکات می دهی یواشکی بده، در تمام این مسائل ما می بینیم جنبهٔ اخفا است ولی رسول خدا می فرماید به کسی

که محبت داری برو به او بگو، این برای چیست؟ کسی را که شما دوست داری و رفیقت را دوست داری و نسبت به او علاقه داری بگو من شما را دوست دارم دلم برایت تنگ می شود ، خدا محبت شما را در دل من انداخته، چرا؟ چون او که نمی داند، علم غیب که ندارد. همین محبت را که شما ابراز می کنی او هم متقابلا یک چنین حالی نسبت به انسان پیدا خواهد کرد، وقتی طرفینی شد مسأله، بین قلوب الفت برقرار می شود. تنها چیزی که در عالم کثرت، جنبهٔ کثرتی ندارد و بزرگان از آن یاد کردند مسألهٔ محبت است، دیگر مسأله من خیال می کنم مطلب باید دیگر اگر توفیق پیدا کنیم مطلب را برای سال بعد موکول کنیم که چطور در مسألهٔ محبت کثرت ندارد ولی یک روایت را خدمت رفقا عرض کنم تا قدر این محبت را بدانند و بدانند که چرا امام سجاد علیه السلام از صفاتی که ممکن است در انسان طلوع کند دست روی محبت گذاشته است.

خدا می فرماید در حدیث قدسی ذکری لذاکرین ذکر و یاد من برای آنهایی است که یاد منند و جنتی للمشتاقین بهشت من برای آنهایی است که اشتیاق به من دارند و انا خاصّ للمحبین من مال محبین هستم آنهایی که به من محبت دارند ، آنهایی که به من اشتیاق دارند بهشت به آنها می دهم و آنهایی که مرا یاد می کنند به یادشان هستم ولی من برای که هستم و من دربست برای که هستم؟ من وجودم را در اختیار کی گذاشتم ؟ در اختیار محبین و آن کسانی که مرا دوست دارند.

این مسأله به اینجا رسید حالا ما نمی دانیم که فردا شب هم این مجلس هست یا نیست؟ علی کلّ حال ما مطلب را به اینجا رساندیم ولی راجع به مسألهٔ محبت دیگر ظاهرا نمی دانم باز هم توفیق داریم صحبت بکنیم یا نه؟ علی کلّ حال به جای خوبی رسیدیم و این مقدار متوجه شدیم که امام سجاد علیه السلام چرا حضرت اعمال را به حساب نیاورده اند و آنها را به عنوان شفیع نزد پروردگار عرضه نداشتند؟ چرا؟ به خاطر اینکه عمل جنبهٔ انتساب به انسان دارد، من این کار را انجام می دهم گرچه از خداست ، اگر من عمل را از خود نبینم پس دیگر چرا عرضه بدارم؟ اگر از خود نبینم و ظهور او بدانم چرا باید عرضه بدارم؟ اگر از خود می بینم و انتساب به خود می دهم خب چیزی که انتساب به خود داشته باشد قابل عرضه به پروردگار نیست، ولی مسألهٔ محبت مسأله ای است که جنبهٔ کثرتی ندارد یک تعلق است و یک ربط است که بین بنده و بین پروردگار آن ربط حاصل می شود حالا خدا می تواند بگوید بیخود مرا دوست داری؟ نمی تواند بگوید. می گوید خودت محبت را قرار دادی من چکار کنم؟ خدا می گوید تو این کار را انجام دادی ، می گوید توفیق و همتش را تو دادی، وقتی هیچ چیز نماند بعد آن مسألهٔ ربط می ماند، خدا نگاه می کند ببیند که چقدر این ربط است، لذا می فرماید: **انا عند ظنّ عبدی المؤمن بی ان کان خیرا فخیرا**[1] جایگاه من نسبت به بندهٔ من، جایگاه من است در قلب

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۷۲.

او ، چقدر به من علاقه و محبت دارد ، چقدر روی من حساب باز می کند، اگر من را یک فرد و ذاتی دانست قصی القلب و قهار و بی اعتناء و عصبانی و اهل حقد و جزا و این مسائل، من از این بنده خوشم نمی آید چون من اینجور نیستم. اگر یک بنده ای مرا نسبت به خودش محبّ و عطوف و رئوف و با اغماض و با گذشت و با عفو و با مغفرت بداند من هم همان‌جور خواهم بود، پس وقتی که قرار بر این است چرا انسان نسبت به چنین ذاتی تعلق نداشته باشد؟ چرا چنین ذاتی را دوست نداشته باشد و چرا با خدا نرد عشق نبازد؟ چرا کارها را از روی اجبار انجام بدهد؟ چرا با علاقه و محبت و عشق نباشد؟

امیرالمؤمنین علیه السلام واقعا عجیب حضرت می فرماید در مناجات شعبانیه **وان ادخلت النار اخبرت اهلها انی کنت احبک** اگر مرا در آتش بیندازی من به همه می گویم که من یک صفتی داشتم که آن صفت را خدا نمی تواند انکار کند و آن این است که من تو را دوست داشتم، **أنی کنت احبک**، این امیرالمؤمنین علیه السلام در این فقره چه حالی را دارد بیان می کند از خودش؟ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام دارد این مطلب را که می فرماید در حالتی است که در آن حالت غیر از جنبهٔ محبتی که در قلب خودش نسبت به پروردگار به عنوان تنها سرمایه و تنها اندوختهٔ وجودی می بیند دیگر چیزی نمی بیند، ائمه علیهم السلام اینها فیلم بازی نمی کردند، حال خودشان را می گفتند یعنی آنچه که در ضمیرش [است را بیان می‌کند.] دارد امیرالمؤمنین با خدا مناجات می کند حالا به گوش ما رسیده ما هم می‌خوانیم، آن موقع که حضرت با خدا مناجات می کرد دنبال زینت دادن عبارت نبود، حال خودش را در آن موقع بیان می کند و بعد از برکت وجود آنها این مطالب هم به دست ما رسیده و ما هم می خوانیم. امام سجاد که نیامد در وسائل اعلان جمعی دعای ابوحمزه را بگوید مثل ماها، هر حرفی می زنیم فردا باید تمام دنیا پخش شود ، آنها نه! امام سجاد دعای ابو حمزه را می خواند و از برکت ائمه این دعای ابوحمزه به دست ما رسیده است، اصحاب نوشتند به دست ما رسیده. دعاهای امام سجاد علیه السلام نوشته شده است و صحیفهٔ سجادیه به دست ما رسیده. حالا ما نگاه کنیم به حال آنها، در آن موقعی که اینها آن دعا را می خواندند، این امیرالمؤمنین می گوید: **اخبرت اهلها انی کنت احبک** من تو را دوست داشتم امیرالمؤمنین یک تعلقی در آن موقع با خدا داشته که می دیده تنها چیزی که موجب ربط او با خداست محبتی است که بین او و پروردگار است، این محبتی است که از خدا در دل اوست و فقط همین و هیچ چیز نیست ، نه روی گریه اش حساب می کنه نه روی نمازش و نه روی مناجات های مسجد کوفه اش ، فقط می گوید خدایا این را که نمی توانی انکار کنی که من تو را دوست داشتم، ولی ما دراینجا یک چیز دیگر می گوییم، امیرالمؤمنین که [در] محبتش هم صادق است، ما می گوییم ما می گوییم دوستت داریم اگر خدا بگوید نه! مجاز می گویید، می گوییم خدایا درست است، شاید این محبت ما مجازی باشد، اگرمحبت محبت صادقی باشد مسائلی دارد و آثاری دارد ان شاء اللّه وعده برای بعد و طلب رفقا، ولی همینقدر این محبت مجازی را هم

می توانی انکار بکنی یا نه؟ آنها به کرم خودشان این محبت را گرچه مجازی هم باشد، ولی باشد ها نه اینکه نباشد ، این محبت مجازی را هم آنها قبول می کنند.

امیدواریم که به برکت انفاس قدسیهٔ بزرگانِ درگاه الهی و الطاف و عنایات صاحب مقام ولایت، خدای متعال مجازهای ما را به حقیقت برگرداند و افکار و افهام ما را، افکار صحیح و تفکر صحیح قرار بدهد و ما را پیرو واقعی و مستسن به سیره و سنت اولیاء دین بگرداند.

اللّهم صل علی محمد وآل محمد .